

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن - المان

اشکِ قلم

ای قلم! بریز اشکی، دردِ دل نمایان کن
زخم های ناسوری، چاره کرده درمان کن
دارو های دیروزی، کهنه گشت و فاسد شد
مرهمی جدیدی را، رو نما و اعلان کن
یک نظر به حیوان کن، باهمند در آمیزش
صد دریغ و صد افسوس، بر نثارِ انسان کن
زانکه اشرفِ مخلوق، مظهرِ صفاتِ حق
بر مقامِ والایش، هم بخند و گریان کن
امرِ تازه صادر کن، اینچنین بده فرمان
"ای قلم بدست برخیز، سیرِ چرخِ دوران کن"
ای ادیبِ خوش اqlام، خامه را به جولان کن
با رقیمة نغزی، انقلابِ شایان کن
با کلامِ منظومت، با شعارِ موزونت
با سلاحِ مضمونت، ترکِ جنس و الوان کن
"بر تساویِ انسان، از رجال و هم نسوان
هر قدر که بتوانی، خدمت از دل و جان کن"
قدرِ زن ندانستند، در جهانِ انسانی
ظلمِ ناروا کردند، این خساره جبران کن

هم زن است و هم مادر ، هم معلمِ اوّل
مهربانی یِ اورا ، قدر دان و شکران کن
زیرِ پایِ مادر ها ، جاودان ، بهشتِ حق
خاکِ پایِ شان برگیر ، سرمه ای به چشمان کن
فرقِ تاجک و پشتون ، هم هزاره و ازبک
جمله از میان بردار ، این چمن گلستان کن
بر یهود و بودایی ، مسلم و مسیحایی
وحدتی نما ایجاد ، خدمتی به ادیان کن
فکرِ وحدتِ افغان ، از سرت به دور افغن
وحدتِ بشر اکنون ، زینتِ هر افغان کن
گر خیالِ خدمت را ، بر سرت همی داری
مشعلِ فروزان شو ، اقتداء به مردان کن
آی و مردِ میدان شو ، ترکِ خانه و جا کن
بهرِ خدمتِ ممنوع ، جانِ ما به قربان کن
مجمری شده سوزان ، اشکِ ما ، سپندِ عشق
بویِ وصل اگر خواهی ، عزمِ کویِ جانان کن
بر نثارِ اقدامت ، از وفا گلی پاشم
افسرِ محبت را ، بر سرِ هر انسان کن
چون قلم شده کم رنگ ، کوته وقت و ، کاغذ تنگ
پرسشی اگر باشد ، نامه ها نگاران کن
جهر و بحثی گر خواهی ، بنده خدمت حاضر
هر کجا که میباشی ، یک اشاره الآن کن
« نعمت » از وفا گوید ، روز و شب به فرمانم
باورت اگر ناید ، مُمتحن شو و آن کن